

دیار یگانه پرستی نگاهی به لوح مبارک

مدینه التوحید

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



دیار یگانه پرستی نگاهی به لوح مبارک مدینه التوحید

فاروق ایزدی نیا

مخاطب لوح

گویند مخاطب لوح مبارک "مدینه التوحید" را سواد ظاهری نبود. او ساده مردی بود در پهنه این جهان که اندیشه‌ای بلند داشت و با همان ساده‌زیستی و ساده‌اندیشی خود چنان از خود گذشته‌گی و ایثاری از خود نشان داد که ثمراتش به ممر قرون و اعصار باقی ماند و نامش جاودانی شود.

پیش از او حاجی ملا محمد علی نامی بود از اهل دهج از توابع یزد که واسطه ارسال و ایصال الواح شد و با پای پیاده، آن مرد آزاده به عکا آمد و شد نموده آثار حضرت بهاء الله را به هر شهر و دیار می‌رسانید و عاقبت هم پس از آن که یازده سفر به عکا رفته و خدمت محبوب خویش شرفیاب شده و خدمات خود را انجام داده بود، مفقود الاثر شد و ابداً معلوم نشد که در صحرا یا دریا به مرگ طبیعی یا به طریق شهادت و قتل از این جهان در گذشته است. از او ثابت تر شیخ سلمان بود که او را پیک رحمان گویند و گاهی سلمان فارسیش خوانند چه که این سلمان بهائی هم مانند سلمان مسلمان از اهل فارس بوده و عجب در این که هر دو از اهل هندیان بوده‌اند. (کواکب الدرر، ج 1، ص 447)



ORIGINAL

شیخ سلمان، معروف به پیک رحمن، اصلاً اهل قریهٔ دریهک [درهٔ کوچک] از بلوک هندیان، در استان خوزستان، است. هندیان اقلیمی است دارای 95 قریه که مرکز آن هندیجان است. دریهک در بخش چم خلف عیسی است. اسم او در اصل شیخ خنجر بوده و پس از ایمان به امر مبارک، جمال قدم او را "سلمان" نامیدند. به گفتهٔ جناب اشراق خاوری او از معلومات و علوم کسبیه بی‌نصیب بوده است.

جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی در وصف او می‌نویسد، "از شیراز در خدمت حضرت مرفوع متعارج الی الله، سلمان مشهور معروف، روحی لترتبه الفدا، به آباءه شتافت و از معاشرت و مؤانست این مصباح نورانی بهجت و مسرت لأخصی یافت. چه، در ظاهر عامی امی بسیار ساده بود ولی به حقیقت و باطن، جوهر هوش و گوش و دانش بود و مطالب مشکله و مسائل معضله را به دو سه کلمهٔ عامیانه معلوم و مبرهن می‌نمود و ابدأ نفسانیت، بلکه خودی، نداشت و قوهٔ تملق و مداهنه ابدأ در او نبود. لذلک، خالصین و مخلصین از احباب به حقیقت خلوص اراده به حضرتش داشتند و نفوسی که مبادی آداب بودند مجالست و معاشرتش را نمی‌خواستند و می‌ترسیدند که در مجالس ضایعشان کند. معروف است و صدق واقع است وقتی جمال قدم جلّ جلاله به او می‌فرمایند، «در مجالس بزرگان را احترام کن و ذکر سوئشان را منما.» عرض می‌کند، «فدایت شوم، غیر جمال قدم و سرکار آقا را بزرگ نمی‌دانم. این نفوس را غلبه می‌دانم.» جمال قدم، روح الوجود لجوده الفدا، تبسم می‌فرمایند. و اصطلاح این وجود دانای بینا بود که امثال خود را، که صاف و ساده بودند، شلخته و مبادی آداب‌ها را غلبه می‌فرمود." (بهجت‌الصدور، طبع آلمان، ص 294)

همانطور که در کلام فوق آمده، جناب شیخ سلمان بسیار صریح‌اللّهجه بود. جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی می‌فرماید که در سفری به مکه با شیخ سلمان و سید مهدی دهجی همراه بودند. حالات نامطلوبی، از جمله بخل بی حد و حصر، از سید مهدی دهجی مشاهده شد آنقدر که نمی‌توانست ببیند که کسی برای کس دیگری خرج کند. "شیخ سلمان مرحوم جهرتاً و حضوراً به مراتب به خود او فرمود، «تو انسان نیستی و آنچه بکنی معذوری.» ولی این کلام در سید مهدی تأثیری سازنده نداشت. زیرا، "با این صحبت سخت می‌جوشید و رنگش متغیر می‌شد و از آن رفتار و گفتار هم نمی‌گذشت و اصرارش بیشتر می‌شد." (بهجت‌الصدور، ص 132)

حضرت عبدالبهاء شرح حال او را در تذکرةالوفا (ص 26-31) بیان فرموده‌اند. خلاصهٔ کلام مبارک این است که، "این قاصد امین و پیک مبین در سنهٔ 1366 در هندیان ندای الهی شنید و مانند طیور به

اوج سرور برپدید. چنان منجذب شد که از هندیان پیاده بتاخت و به طهران شتافت. شور و ولهی و سرور و شعفی داشت. چون به طهران وارد شد خفياً با یاران الهی همراز و هم‌آواز بود...

در ادامه می‌فرمایند، "تا آن که جمال مبارک به عراق عرب تشریف آوردند. اول قاصدی که به ساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و به شرف حضور مثل یافت و با لوحی خطاب به یاران هندیان مراجعت کرد. این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی دوست می‌نمود و با الواح مراجعت به اصفهان و شیراز و کاشان و طهران و شهرهای دیگر می‌کرد و الواح الهی می‌رساند. از سنه 69 تا ایام صعود مبارک، سنه 1309، هر سال به ساحت اقدس می‌شتافت و عرایض می‌رساند و الواح حامل می‌شد و محفوظ و مصون به صاحبان الواح می‌رساند. در این مدت مدیده هر سال پیاده از ایران به عراق و یا به ادرنه و یا به سجن اعظم در نهایت شوق و شغف می‌آمد و مراجعت می‌کرد. فی‌الحقیقه تحمل شدید داشت؛ سفر پیاده می‌نمود و غذایش اکثر نان و پیاز بود و در این مدت مدیده در جمیع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد. جمیع عرایض را رسانید و جمیع الواح را به صاحبانش واصل کرد... بیگانگان لقب او را «جبرئیل بابیان» نهاده بودند.

در تمام عمر خدمتی عظیم به امرالله نمود. زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبای الهی گشت. در هر سال بشارات الهی را به شهرها و قراء ایران می‌رساند و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر عنایت مخصوصی به او بود. الواحی به نام او در کتب الهی موجود. و بعد از صعود جمال مبارک روحی لأحبائه الفدا ثابت و راسخ بر میثاق بود و به کمال قوت به خدمت امر می‌پرداخت و بر نهج سابق هر سال به سجن اعظم وارد و مکاتیبی از احبباء همراه داشت و جواب آن را گرفته رجوع به ایران می‌کرد تا آن که در شیراز بال و پر گشود و به ملکوت ابری پرواز کرد. از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود موجود نگشت."

چند حکایت از زندگی جناب سلمان

نخستین گرفتاری: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "روزی با آقا محمدتقی کاشانی، علیه بهاءالله الأبهی، در بازار می‌گذشت. فرآشان از عقب روان شدند و محل او را یافتند. روز ثانی او را چاوشان داروغه و فرآشان به جستجوی او افتادند. عاقبت گرفتند نزد محتسب شهر آوردند. سؤال نمود که تو کی هستی. گفت من از اهل هندیانم، به طهران آمده‌ام و عزم خراسان دارم تا به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوم. گفت دیروز با این شخص قباسفید به چه سبب راه می‌رفتی. گفت عبائی روز پیش به او فروختم و بهای آن را روز بعد می‌خواستم. گفت تو شخص غریبی چگونه اعتماد به او

نمودی. گفت شخص صرافی کفیل شد. جناب آقا محمد صراف علیه بهاء الله را ذکر کرد. محتسب گفت ای فراش او را نزد صراف بر و تحقیق کیفیت نما. چون نزد صراف رفتند، فراش پیش افتاد؛ گفت مسئله عبا و کفالت شما چگونه است، بیان کن. گفت من خبر ندارم. فراش به سلمان گفت بیا مسئله معلوم گشت که تو بابی هستی.

چون از چهارسو مرور کردند و عمامه پیک امین مانند عمامه اهل شوشتر بود، شخصی شوشتری از حجره تجارت برون آمد و دست در آغوش شیخ نمود و گفت، خواجه محمدعلی کجا بودی، کی آمدی، خوش آمدی. جواب داد چند روز است آمده‌ام و حالا گیر داروغه افتاده‌ام. به فراش گفت چه می‌خواهی از جان این شخص. گفت بابی است. شخص شوشتری گفت استغفرالله، من این خواجه محمدعلی را می‌شناسم؛ مرد مسلمانی است متقی و از شیعیان علی و مبلغی به فراش داد و جناب شیخ را خلاص کرد.

چون داخل حجره شدند آن شخص استفسار از احوالات نمود. مشارالیه گفت من خواجه محمدعلی نیستم. خواجه شوشتری حیران ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز. حال که نیستی آنچه به فراش داده‌ام بده. جناب سلمان فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو به دروازه گذاشت و به هندیان شتافت. " (تذکره الوفا، ص 27-28)

گفتاری در حلب: جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی مرقوم داشته‌اند: "هنگامی که ناصرالدین شاه برای زیارت عتبات عالیات طهران را ترک گفت، مشیرالدوله ترتیب فرستادن بهائیان را به موصل فراهم آورد. سفیر ایران برای استقبال از موکب همایونی استانبول را ترک گفته و از راه حلب به بغداد رفت و در حلب شیخ سلمان را که شهرت فراوان داشت و حامل دوپست و سیصد عریضه به حضور حضرت بهاء الله بود دستگیر نموده و اشیاء تقدیمی احبا را که همراه او بود ضبط کرده و خود او را نیز توقیف و در اطاق متروکی واقع در محل اقامت خویش محبوس ساخت. شیخ سلمان بعدها برایم تعریف کرد که یک روز غروب که مشیرالدوله و سایر اعضای سفارت و اطرافیان در حیاط قدم می‌زدند آنها را دیدم و شنیدم که مشیرالدوله می‌گفت ما خیال می‌کردیم که امر بهاء الله یک مسأله سیاسی است و مطمئن بودیم که هدفش دست یافتن به قدرت و ثروت است تا برای خود شهرتی فراهم آورد و به همین جهت نیز آنچه که در قدرت داشتیم در ممانعت او از پیشرفت سعی نمودیم ولی هر قدر بیشتر به او صدمه زدیم و هر بار که او را تبعید کردیم و با قدرت‌های دو کشور به مقابله با او برخاستیم بر قدرت، اعتبار، شهرت، بزرگی و عظمت وی افزوده گشت و ما مبهوت و متحیر در صدد یافتن علت آن برآمدیم و حالا می‌بینیم که این مرد [منظور شیخ سلمان است] در حدود سیصد عریضه همراه خود

دارد، و در هیچ یک از آنها ذکری از سیاست و دولت، ملت و مملکت نیست. در این نامه‌ها اشاره از آن همه بلاها که بر سر بهائیان آمده است و یا کوچک‌ترین ذکری از آن همه حبس و تبعید و قتل و غارتی که در این مدت بر آنها وارد شده دیده نمی‌شود و کوچک‌ترین شکایتی به چشم نمی‌خورد. در این عریضه‌ها آنچه موجود است تضرع است و چیزی به جز مسائل روحانی از قبیل خداوند مرا از شر خودپسندی و هوی و هوس محفوظ بدار و از هر چه غیر خودت است محافظه کن، تأیید و بفرما تا موفق به خدمت جمیع نوع بشر گردیم، دست جلّاد را ببوسیم و دست‌افشان و پای‌کوبان به سوی چوبه دار رویم، دیده نمی‌شود.

مشیرالدوله سپس دستور داد تا دو سه عدد از آن عریض را حاضر کردند تا با صدای بلند خوانده شود. حاضرین از شنیدن سبک عریض و انشای آنها زبان به تحسین گشودند. آنگاه مشیرالدوله گفت ما چرا باید این مردمان را که خدا را می‌شناسند و از او سخن می‌گویند اذیت کنیم؟ خداوند در قرآن مجید داستان کسی را که در قصر فرعون به خداوند ایمان آورد ذکر می‌کند تا ما را آگاه فرماید و به خاطرمان آورد که فراموش نکنیم که اگر کذبی در کار باشد کاذب هرگز رستگار نخواهد شد ولی اگر کسی که ما به مخالفتش برخاسته‌ایم حامل کلام حق باشد اعمال ما به ما بر خواهد گشت و ما را نابود خواهد ساخت و باید جزای سنگینی پردازیم. در اعمال و گفتار آنها هیچ چیز که به حال ملت و مملکت زیان آور باشد دیده نمی‌شود. به علاوه همه ما به تجربه دیده‌ایم که هر قدر آنها را بیشتر تحقیر و بدنام کردیم و هر قدر بیشتر آنها را تحت فشار قرار دادیم تعدادشان افزون‌تر گشت و قوت و قدرت و شهرت و عظمتشان بیشتر شد.

مشیرالدوله این سخنان را می‌گفت و سایرین با او موافقت می‌کردند. صبح روز بعد مرا احضار کرد و با عذرخواهی گفت ما دچار اشتباه شدیم و من از شما متشکر هستم که باعث شدید تا من حقیقت را دریابم. آنگاه همه عریض را به من مسترد کرد و به مأمورینش دستور داد تا آنچه از اشیاء تقدیمی را که ضبط کرده بودند به من برگردانند و سپس نامه‌ای به معاون قنصل در بیروت نوشت که نهایت احترام را نسبت به شیخ سلیمان مجری دار و او را با آنچه که همراه دارد به عکا به حضور عباس افندی راهنمائی کن؛ و سپس به من گفت دست‌های ایشان را از جانب من ببوس و از طرف من معذرت بخواه و از او تقاضا کن که اعمال مرا ببخشند و مرا موفق نمایند تا بتوانم جبران گذشته را بنمایم." (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دوره 8، ص 70-71)

زیباسیرتی که زیبا صورت نبود: جناب محمدطاهر مالیری مرقوم داشته‌اند: "قبل از ورود به شیراز، یعنی در زرقان، جناب شیخ سلیمان مکتوبی برای مرحوم حاجی سید اسماعیل ازغندی فرستاده و خواهش

کردند که ایشان جلو قافله آمده اشیاء و آثار متبرکه که را گرفته با خود به شیراز ببرند. چون رسم چنین بود که قافله را هنگام ورود به شیراز تفتیش می کردند. لهذا مرحوم ازغندی با الاغ سواری، خود را به زرقان رساندند و الواح و اشیاء متبرکه که را گرفته قبل از ورود قافله، به شیراز رساندند و ما هم بعد از تفتیش در گمرک به منزل مشارالیه رفتیم و جناب ازغندی بیشتر اوقات را در خدمت مشیرالملک می گذارند. مشارالیه چندی بود که از کار دولتی خارج و خانه نشین بود و همشیره زاده اش نصیرالملک به جای ایشان به خدمت دولت منصوب گشتند.

در آن ایام مرحوم مشیر اغلب برای سرکشی به باغ ملکی خود می رفتند و باغبان ایشان، ملا محمد منشادی، پسر عموی جناب رضی الروح، که صبیبه اش نیز در عقد مشیر بود، با ایشان صحبت امری کرد و باعث اقبال ایشان به امر مبارک گردید. مشیرالملک چندی پس از تصدیق، جناب حاجی سید اسماعیل ازغندی را نایب الزیاره خود قرار داد و ایشان را به ساحت اقدس فرستاد و به وسیله ایشان مبلغ یک هزار تومان پول و یک عدد قلبدان قیمتی تقدیم حضور مبارک نمود. چون جناب حاجی سید اسماعیل تقدیمی مشیر را به حضور مبارک برد، قلبدان را قبول و پول را به خود حامل عنایت فرمودند و لوحی به افتخار مشیر نازل شد، که جناب شیخ سلیمان آن را از ارض اقدس به شیراز آوردند و در شیراز به واسطه جناب ازغندی برای وی فرستادند.

مشیرالملک که خیلی میل داشت جناب شیخ سلیمان را زیارت کند ایشان را توسط جناب ازغندی به منزل خود دعوت کرد. آقای ازغندی به شیخ سلیمان گفت امشب مشیر شما را دعوت کرده است، باید باتفاق آنجا برویم. جناب شیخ سلیمان گفت من منزل مشیر نمی آیم. جناب ازغندی گفت مشیر شخص محترمی است و شما باید دعوت او را بپذیرید. ولی هر قدر اصرار کرد ابداً مفید نیفتاد و گفت به مشیر بگوئید شیخ تعجیل دارد و می خواهد زود حرکت کند.

پس از امتناع و ابلاغ پیام شیخ، مشیر می گوید بسیار خوب چون ایشان گرفتارند و عجله دارند من فردا صبح برای دیدن ایشان به منزل شما می آیم. آقای ازغندی برگشت و قضیه را برای شیخ بیان نمود. شیخ فوراً به حقیر که در منزل ازغندی مهمان بودم فرمودند، برخیز خورجین و اثاثیه را برداریم و این محل را ترک کنیم. علیهذا اثاثیه را برداشته به کاروانسرای کودک نقل مکان نمودیم و به آقای ازغندی فرمودند، به مشیر بگوئید که شیخ از شیراز خارج شده است. چون جناب ازغندی باز اصرار کرد شیخ فرمودند، صلاح نیست که مشیر مرا ببیند، و چون علت را سوال کرد، فرمودند: اگر مشیرالملک مرا ببیند از امر الله بر می گردد. چون شنیده است، سلیمان در زمان پیغمبر پاهایش را به جای هیزم زیر دیگ می گذاشته و خوراک می پخته اند در حالی که آتش در پاهایش تأثیری نداشته، و اکنون گمان می کند

که منم همینطور هستم؛ و یا این که صورتی دارم مثل فرشته آسمانی، و چون هیکل و صورت کربه مرا ببیند از امر اعراض می کند، لهذا بهتر این است که مرا نبیند." (خاطرات مالمیری، ص ۹۶-۹۸)

جناب ادیب طاهرزاده بعد از نقل این حکایت نوشته اند، "این حکایت بعداً وقتی به عرض جمال مبارک رسیده بود تأیید فرموده بودند که شیخ سلمان در قضاوت خود صادق بوده و در صورت تحقق آن ملاقات مشیرالملک از امر اعراض می کرده است" (نفحات ظهور، ج 1، ص ۱۲۷)

نحوه توزیع الواح مبارک: شیخ سلمان از طریق ارتباط طولانی با یاران الهی و به سبب آشنائی نزدیکش با روح امر، بینش فوق العاده ای در آثار مقدسه حضرت بهاءالله کسب کرده بود. مثلاً از قول حاجی محمدطاهر نقل شده که شیخ سلمان در سفری که با وی می کرده الواح بسیاری برای توزیع بین احباب همراه داشته است. ولی، شاید به خاطر حفظ و صیانت یاران، بر روی هیچیک از این الواح نام یا نشانی صاحبان آنها وجود نداشت. در طول سفر وقتی به محل امنی می رسیدند شیخ سلمان الواح را بیرون می آورد و چون خود سواد خواندن نداشت از حاجی محمدطاهر می خواست که آنها را بخواند. وی بدین وسیله از متن لوح مبارک و نحوه بیان حضرت بهاءالله هیت هر یک از کسانی را که باید الواح تحویلشان شود تشخیص می داد و از حاجی محمدطاهر تقاضا می نمود که نام آنان را بر روی الواح مربوطه بنگارد.

این داستانها و حکایات دیگری مانند اینها که از شرح حیات شیخ سلمان به جای مانده نمایانگر صفای قلب و حدت بصیرت وی می باشد. مشارالیه گرچه از سواد ظاهره بهره ای نداشت ولی از موهبت درک عمیق حقایق روحانی و اسرار الهی برخوردار بود شیخ سلمان در حقیقت یکی از قهرمانان روحانی این دور بدیع به شمار می رود.

حضرت بهاءالله الواح بسیاری به اعزاز شیخ سلمان نازل فرموده اند که اغلب درباره مواضع عمیق و مشکل می باشند. لوح مبارک مدینه التوحید نمونه ای از آنها است. این لوح به لسان عربی نازل شده و موضوع اصلی آن وحدانیت الهیه است و این مطلبی است که شیخ سلمان توضیحش را از حضرت بهاءالله رجا کرده بود. (نفحات ظهور، ج 1، ص ۱۲۷-۱۲۸)

محتوای لوح مبارک

عباراتی از لوح مبارک که در این وجیزه نقل می شود، از متن درج شده در مائده آسمانی، ج 4، ص 313 به بعد است. شماره صفحاتی که در هلالین قرار داده شده، مربوط به مأخذ مزبور است.

سرآغاز لوح مبارک این عبارت است که، "هذا مدينة التوحيد فادخلوا فيها يا ملاء الموحدین لتکونوا بشارات الروح لمن المستبصرین." (ص 313 / مضمون: این شهر یگپرستی است. ای یگپرستان در آن وارد شوید تا به بشارات روح بینش یابید.)

در بدایت لوح مبارک، تأکید دارند که این لوح مبارک سبب هدایت، نورانیت و متذکر شدن ساکنان زمین و آسمان است، سبب تقرب به خداوند می‌شود و آنچه که سبب بی‌نیازی نفوس می‌گردد در آن نازل شده است.

سپس موضوع یفعل مایشائی خداوند مطرح است و این که آنچه می‌فرماید و عمل می‌کند نباید زیر سؤال برود و قطعیت تام دارد. حضرت احدیت همیشه مقدس از غیر خود بوده و از وصف ما سوای خویش بالاتر قرار گرفته است. علم احدی به او نرسد و او بر همه چیز محیط است. احدی قادر به عرفان حضرتش نیست و همواره بی‌نیاز از خلق خود بوده و خواهد بود. آنچه که عرفا در اعلی مدارج ادراکشان بتوانند به آن پی ببرند شناخت آیتی از تجلیات او است و بس.

نحوه شناخت خداوند

چون امکان شناخت خداوند وجود ندارد، پس باید واسطه‌ای یافت تا به عرفان او نائل شد. بدین لحاظ رسولانش را فرستاد و بر آنها کتاب نازل کرد و عرفان آنها را عرفان نفس خود قرار داد. (ص 315)

این معنی در الواح عدیده از قلم اعلی نازل شده است. در کلامی از جمال مبارک آمده است، "چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خالق فرماید. عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید. یک مقام حقیقت که مقام لا ینطقُ إلا عن الله ربّه است ... و مقام دیگر مقام بشریت است ... و این کینونات مجرّده و حقایق منیره و سایط فیض کلّیه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم مُلکیه ساذج و منیر گردانند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 340-341)

در مدينة التوحيد تأکید دارند که، "من اقرّ بهم کأنه اقرّ بالله و توحّد ذاته و من تقرّب الیهم کأنه تقرّب الی ساحة قدسٍ مبین و من أطاعهم أطاع الله و من أعرض عنهم أعرض عن وجه الله..." (ص 315 /

مضمون: کسی که اقرار به حقیقت آنها کند اقرار به خداوند و وحدانیت ذات او کرده است و کسی که به آنها تقرّب جوید به خداوند تقرّب جسته است و کسی که از آنها اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که از آنها روی برگرداند از خداوند اعراض کرده است.)

بدین لحاظ اوج عرفان نفوس، شناخت فرستادگان خداوند است و "ما قَدَّرَ اللهُ فوق ذلك لأحدٍ نصيب ولا لنفسٍ سبيل إليه." (ص 315 / بالاتر از آن را برای احدی نصیبی و یا راهی مقدر نفرموده است.)

توصیه به مخاطب لوح

پس از بیان نحوه عرفان خداوند، به مخاطب لوح توصیه‌هایی می‌فرمایند: اول آن که در نفس خود تسلیم امر الهی شو و پیروی کن از هر آنچه که در کتاب نازل شده است که اگر جز این باشد در زمره غافلان محسوب خواهی گشت. سپس، قدر این ایام را بدان و فضل الهی را فراموش نکن؛ سپس از نفس و هوا منقطع شو تا خداوند به فضل خود تو را الهام بخشد و از اهل عالم خلاصی دهد. در مقام چهارم می‌فرمایند، "ایاک أن لا تحرم نفسك عن سمات هذا الروح وإن هذا لغبن مبين." (ص 316 / مضمون: مبادا خود را از نسائم این روح قدسی الهی محروم کنی که آشکارا خود را مغبون کرده‌ای.) سپس امر به تقرّب می‌فرمایند که با تمام وجود به خداوند "الملک الحیّ المقتدر القدیم" نزدیک شود.

توصیف این دور مبارک و شرط دخول در ظلّ امر الهی

هیکل مبارک در توصیف این دور مبارک می‌فرمایند، "هذا فصلٌ من فصول الله قد ظهر بالفضل و لن یغیره شیءٌ عمّا فی السموات و الأرضین. قل تالله هذا الربیع زین بطرازه الفردوس و لن یعقبه الخریف فی ابد الآبدین و إنا هذا فصلٌ ما سبقه فصلٌ فی الأرض لأنه استظلّ فی ظلّ علیّ عظیم." (ص 316 / مضمون: این فصلی از فصل‌های خدا است که به فضل ظاهر شده و هیچ چیزی آن را تغییر نخواهد داد. بگو این بهاری است که فردوس به طراز آن مزین شده و ابداً پاییز به دنبال نخواهد داشت و این فصلی است که هیچ فصلی بر آن پیشی نگرفته زیرا در ظلّ خداوند علیّ عظیم است.) در ادامه به اهل فردوس توصیه می‌فرمایند که از این نسیمی که هیکل اهل عالم را تجدید فرموده و روح حیات در استخوان‌های پوسیده دمیده نصیب خود را بگیرند.

برای ورود در ظلّ این دور عظیم الهی باید آنچه از عرفان که از قبل داشتند رها کنند و از تمامی آنچه که بدان خداوند را یگانه می‌دانستند بگسلند و یگانگی خداوند را با آنچه که در این ایام شرح داده شده

بشناسند. از هر آنچه که از قبل برای خود اخذ کرده‌اند باید منقطع شوند سپس به رضوانی روی آورند که به نام خداوند درهای آن گشوده شده است. خدای را به نامی تسبیح گویند که کرم خود را آشکار کرده است.

البته جمال مبارک تأکید دارند که در برابر این مواهب که ابلاغ می‌فرمایند، "ما أَرَادَ مِنْكُمْ شَيْئاً وَ لَنْ يَرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ مَا جَزَاءُهُ إِلاَّ بِأَنْ يَسْتَشْهَدُوا لِحَبِّ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ." (ص 317 / مضمون: هیچ چیز از شما نخواستیم و ابداً پاداشی از شما نمی‌خواهد و پاداش او این است که برای محبت الهی به شهادت برسند.)

این معنی در دیگر آثار جمال مبارک نیز تکرار شده است که در مقابل هدایات الهیه ابداً توقّعی ندارند مگر اقبال و ایقان نفوس انسانی. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "أَنَّهُ يَدْعُوكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ مَا أَرَادَ مِنْكُمْ جَزَاءً يَشْهَدُ بِذَلِكَ سَكَّانُ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى أَنْ كُنْتُمْ مِنَ الْمُنْصَفِينَ." (مجموعه اشراقات، ص 173 / مضمون: شما را محض رضای خدا فرا می‌خواند و پاداشی از شما نخواستیم است. اگر انصاف داشته باشید، ساکنان فردوس اعلی به آن شهادت می‌دهند.)

در لوح دیگر می‌فرمایند، "قُلْ يَا قَوْمِ هَلِ الَّذِي يَدْعُوكُمْ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَاءِ أَرَادَ لِنَفْسِهِ مِنْ شَيْءٍ لَّا فَوْرَهُ الرَّحْمَنُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَّا شُكُوراً يَدْعُوكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ الَّذِي تَوَقَّفَ أَنَّهُ كَانَ عَنْ شَطْرِ الْقُرْبِ بَعِيداً." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 308 / مضمون: بگو ای مردم، کسی که در دریای بلایا شما را فرا می‌خواند آیا برای خود چیزی خواسته است. خیر سوگند به پروردگار رحمانش که نه پاداشی از شما خواسته نه شکر و سپاسی. شما را محض رضای الهی دعوت می‌کند و کسی که در اجابت دعوت کوتاهی کند، از قرینت الهی بس دور است.)

فرار از موت در سبیل الهی

بلایای فی سبیل الله برای محبین حقیقی در واقع موهبتی است که به بیان حق در لوح شکرشکن، "به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی گردیم." (دریای دانش، ص ۱۴۸) و بیان حضرت عبدالبهاء، "نفوسی که از جام حق مخمورند بلا را به دعا طلبند." (نار و نور، ص 35) بنابراین، گریز از بلایا در حب محبوب، شرط وفا نیست. در مدینه التوحید می‌فرمایند، "إِنَّ الَّذِينَ يَفْرُونَ مِنَ الْمَوْتِ فِي سَبِيلِ بَارِئِهِمْ أَوْلَئِكَ فِي رَيْبٍ مِنَ لِقَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلِينَ." (ص 317 / مضمون: کسانی که از مرگ در راه پروردگارشان در گریزند، آنان در شک و تردیدند که آیا دیدار با خداوند صورت خواهد گرفت؛ آنها غافلند.)

اگرچه در این زمینه الواح عدیده و آثار کثیره از قلم طلعات مقدسه عزّ نزول و صدور یافته، اما توجه به این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء چقدر دلپذیر و روح افزاست:

"این بندگان و آوارگان از جام اول از صهبای محبت الله چنان سرمست شدیم که مدهوش جام الست گشتیم و قدح به دست در میدان فدا پایکوبان و رقص کمان بشتافتیم بلا را به دعا خواستیم و تیر جفا را سینه هدف نمودیم و تیغ ستم را به جان و دل آرزو کردیم این تن خانه محن است و این نفس قفس هر مرغ خوش سخن. جسم خاک گردد و جسد هدف تیر سهمناک شود. پس اگر در سبیل الهی در میدان فدا قربان گردد موهبتی دیگر اعظم از آن نه و نعمتی اکبر از این نیست. اموال دنیا البته متفرق شود و جمعش متشتت؛ اندوخته اش پریشان شود و پزمرده و بی نشان؛ گنج روانش به هدر رود و کنز بادآورش نیز به باد رود. پس اگر در سبیل الهی تالان و تاراج شود بهتر از آنست که خراج سلطنت حوادث گردد. اما خائمان و بیوت عالیّه و قصور منیعه؛ هر معموری مطمور گردد و هر بنیان متینی از بنیاد برافتد. پس این بیوت که اوهن از بیت عنکبوت است اگر در محبت سلطان ملکوت خراب شود و از بن و بنگاه برافتد، البته بهتر است. چه که اگر این بیت گلین خراب شود به مقابل، قصر مشید در فضای جانفزای علین تأسیس شود و اگر لانه و کاشانه در گلخن فانی ویران شود، آشیانه بی مثل و نشانه در گلشن باقی گردد. اینست که احبای الهی جمیع شئونشان و عزّت قدیمه شان و خدمات جدیده شان و بلایای شدید شان چون نقش حک بر الواح زمردین، در صفحات ملکوت ابهی نقش بندد. پس به جمیع عوالم اشراق نماید آن شعاع ساطع چون بر زبان امکان زند مدح و ستایش شود و چون بر قلب اکوان زند یاد و تخطّر اطوار و اعمال و مناقب شود و چون بر صفحات آفاق زند «واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین» گردد و چون بر کره خاک زند بقاع مقدسه و مراقد مطهره شود." (نار و نور، ص 42 / واجعل لی... = سوره شعرا، آیه 84: برای من در میان آیندگان ذکر خیر و ثنای نیکو قرار بده.)

در ادامه، جمال مبارک در وصف چنین نفوسی که از مرگ در سبیل الهی در گریزند می فرماید که اینها بوی خوش مقدس را از قیص محبوب استشمام نکرده اند و در بستر غفلت غنوده اند و از هر آنچه که به نفع آنها است روی برگردانده اند. طولی نخواهد کشید که بساط دنیا و هر کسی که روی آن است برچیده خواهد شد و جمیع در مکن قدس حضور یابند و در آن موقع است که اسرار امر را مشاهده کنند و به آنچه که خدا مقدر کرده واقف گردند و زبان بگشایند و بگویند، "یا حسرة علینا فیما غفلنا عن ذکر الله و کُنا فی ضلال مبین." (ص 317 / مضمون: وای بر ما که در غفلت از یاد خدا بودیم و در گمراهی آشکار قرار داشتیم.)

اگر پرده برداشته شود غافلان قبض روح شوند

جمال قدم به نکته ظریفی در یکی از الواح اشاره دارند که بسیار حائز اهمیت است. لوح محفوظ که جمیع اعمال ما در آن ثبت می‌شود در واقع در وجود خود ما است. بدین لحاظ در لحظه احتضار و پس از عروج روح به عالم بعد، کلّ به آنچه که بر آنها گذشته و اعمالی که انجام داده‌اند واقف می‌شوند. تأثیر این وقوف بر مؤمنان و کافران البته متفاوت است. هر دو را حضرت بهاءالله توضیح داده‌اند: "ارواح کفار، لعمری، حین الإحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم. این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه." (اقتدارات، ص 229-230)

عجز از بیان کلمه توحید

در پاسخ به سؤال مخاطب که از آیه توحید و کلمه تجرید پرسیده ابتدا تأکید دارند که این بالاتر از شأن من است که راجع به این قضیه کلامی بیان کنم زیرا، "ما أنا الّاعبدُ ذلیل" (ص 318) و در شأن خداوند یکتا می‌فرمایند که او کسی است که ملکوت علم در قبضه اختیار او است. هیچ چیز از علم او پنهان نمی‌ماند و هیچ امری او را ناتوان نسازد و از آنچه که انجام می‌دهد احدی از او سؤال نتواند. با این همه، علیرغم عجز و فقر به بیان آنچه که خداوند به فضلش به من عطا کرده می‌پردازم که مبادا از جمله کسانی شوم که خداوند در وصف آنها فرموده است، "الَّذِينَ يَجُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ." (سوره نساء، آیه 37 / مضمون: کسانی که بخل می‌ورزند و مردمان را به بخل وا می‌دارند و آنچه خداوند از فضل خویش به آنان بخشیده پنهان می‌دارند.) پس آنچه را که خداوند بر قلم من جاری سازد بیان می‌کنم تا مباهات کنی که به آنچه که تو را بین مردمان به آن تخصیص دادیم و منقطع و شاکر باشی برای آنچه که خداوند به فضلش به تو عنایت کرده است.

البته تصریح می‌فرمایند که اگر آنچه را خداوند عنایت کرده بخواهند بیان کنند البته نه الواح تحملش را دارد و نه دریاها اگر جوهر شوند برای نوشتن این کلمات کفایت می‌کند. زیرا تعطیلی در فیض الهی نیست و اگر بخواهد علوم را که از اول لا اول در عالم ملک ظاهر شده بیان کند توانایی آن را دارد.

از آن گذشته در خزائن علم الهی علومی است که علم احدی در مقابل حرفی از آن قابل ذکر نیست و توحیدی که بندگان خدا بدان وسیله دم از یکتاپرستی می‌زنند و وحدانیت خدا را اثبات می‌کنند ابداً قابل ذکر نیست. ولی چون رحمتش بر جمیع بندگان سبقت گرفته آنچه را که در زمان هر نبی و رسولی به بندگان امر کرده از آنها می‌پذیرد.

این نکته را باید یادآور شد که نه تنها امکان شناخت خداوند وجود ندارد، بلکه احدی حتی اجازه ذکر خدا را هم نداشته است. اما چون فضلش احاطه کرده اجازه داده او را ذکر کنند و بخصوص در این دور صمدانی فقط باید از کلام حضرتش برای ذکر او استفاده کرد زیرا ذکر دون او لایق او نبوده و نیست. جمال قدم می‌فرماید، "حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوع گشت، محض جود و گرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ و الاّ محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و گرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إنه لمولى الأسماء و فاطر السماء. (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 198)

در کلام دیگر بر این نکته تأکید دارند که فقط کلام الهی است که لایق استفاده برای ذکر حضرتش است: "مقصود عالم سزاوار ذکر است و لکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کجا ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یكون قابلاً لنفسه و بیانه یكون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افتاده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

حتی شکر بندگان هم قابل درگاه او نیست و باید از حضرتش استدعا کرد خودش از سوی بندگان مراتب شکر را به ساحتش تقدیم نماید. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرماید، "انسان اگر فی الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یشکر نفسه من قبل عبادِهِ و یثنی ذاته من قبل أصفیائه و أولیائه. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. و لکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص 8-247)

بشارت ظهور و بعث بندگان خاص خدا

از زمانی که حضرت بهاءالله در سجن مظلم سیاهچال وعدهٔ بعث نفوسی را که یار و یاور حضرتش باشند دریافت کردند، مکرراً به این موضوع اشاره داشته‌اند و در آثار مبارکهٔ حضرت عبداله‌بهاء نیز انعکاس یافته است. در مدینه‌التوحید تأکید دارند که به زودی خداوند بندگانی را در روی زمین ظاهر می‌سازد که کینه‌جویان مانع آنها نتوانند شد و آنها به بالهای قدسی پرواز نمایند و در ممالک بقا سیر کنند و در سرپرده‌های عتر نورانی وارد شوند و امور دنیوی آنها را به خود مشغول نسازد و زخارف ارض آنها را از ذکر خداوند باز ندارد. وقتی نغمات روح را بشنوند دیدگان‌شان اشک فرو بارد و به روح الهی مستبشر شوند و به جمال قدس بدیع اقبال کنند و آیات الهی را با هیچ چیز مبادله نکنند و چون نغمات الهی را بشنوند به وطن قرب تمایل یابند و خود را در هر آن فدا کنند. (ص 320) چون این مبحث در مقاله دیگری مطرح شد به نقل مضمون کلام مبارک اکتفا می‌شود.

مراتب توحید

بعد به ذکر مراتب توحید می‌پردازند. موضوع اول عبارت از توحید ذات است. یعنی خداوند در ذات خود واحد بوده و هست و همیشه بر عرش توحید و کرسی تفرید مستوی بوده و هیچ چیز با او نبوده و هیچ چیز نزد او ذکر نشده و او باقی و قائم است و همیشه قائم بالذات بوده و عرفان هیچ نفسی به ساحت او راه نیابد و یگاپرستی احدی نزد او مذکور نیاید. زیرا غیر او نزد حضرتش معدوم و مفقودند و به امر او موجود می‌شوند. تأکید دارند که، "هو الذی ما اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ وَلِیّاً و لا نصیراً و لا شریکاً و لا شبیهاً و لا وزیراً." (ص 320-321)

بعد به توحید صفات می‌پردازند. حضرتش در صفات نیز واحد است. زیرا صفات عین ذات است و انفکاک ندارد. صفاتی که بندگان ذکر می‌کنند به ساحتش راه ندارد و احدی قادر به درک این نکته نیست. فلذا، کلّ اسماء و صفات به انبیاء و رسل و برگزیدگانش راجع است. چه که آنها آینه‌هایی هستند که صفات و اسماء او را منعکس می‌نمایند. و این از آن جهت است که کسی از عرفان صفات الهی محروم نشود: "لثَلَا يُحْرَمَ نَفْسٌ مِنْ عِرْفَانِ الصِّفَاتِ فِي جَبْرُوتِ الْأَسْمَاءِ و إِنَّ هَذَا الْفَضْلَ مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ الْعَالِمِينَ." (ص 321)

وقتی که فرد موحد به ذکر اسماء و صفات الهی می‌پردازد، باید که هیچ تفاوتی بین ذات الوهیت و انبیاء و رسولان الهی نبیند مگر آن که صفات آنها به امر الهی ظاهر شده و به مشیت او خلق شده است و این است توحید حقیقی. جمال قدم در مقام دیگر می‌فرمایند، "اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را

مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند. کلّ را قائم به او و مستمدّ از او دانید. این است معنی توحید و مقصود از آن... توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند. نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایدرک یک دانی. به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید." (اقتدارات، ص 158)

وقتی موحد به این مقام برسد، در جمیع اشیاء تجلّی خداوند را مشاهده می کند و بر او ثابت می گردد که "انّه کان ولم یکن معه من شیء. سبحانه و تعالی عما یقول هؤلاء المشرکین."

توحید آیات الهی

موحد باید بین کلمات الهی نیز فرقی مشاهده نکند و با تمام وجود گواهی دهد که جمیع آیات از سوی حضرتش نازل شده و هر آنچه که بر انبیاء و رسولان الهی نازل شده "حقّ لا ریب فیها و فصلّت من لدی الله المهیمن القدیر و کلّ الشرایع فصلّت من نقطه واحده و شرع من لدی الله و تُرجع الیه و لا فرق بینهما." (ص 322 / مضمون: همه حقّ است و هیچ شکی در آن نیست و هم از سوی خداوند تفصیل یافته و جمیع شریعت‌ها از نقطه واحده آمده و از سوی خداوند تشریح شده و به سوی او باز گردد و هیچ فرقی بین آنها نیست.)

علیرغم اختلافی که در جمیع اعصار و قرون بین آنها وجود داشته، ولی هیچ مباینتی با هم ندارند زیرا تمام آنها از امر الهی ظاهر شده و امر الهی از ازل الازل امر واحد بوده است. حتّی نهی می فرمایند که ای یکتاپرستان، "لا تفرّقوا فی مظاهر امرالله و لا فیما نزل من الآیات و هذا حقّ التوحید." (همان / مبادا در مظاهر امرالله و آنچه که از آیات نازل شده تفاوتی قائل شوید. این است توحید حقیقی.) البتّه در افعال و اعمال و هر آنچه که از آنها به ظهور پیوسته و از آنها ظاهر شود هیچ فرقی قائل نباید شد زیرا همه از سوی خدا هستند و به امر او عمل می کنند. هر نفسی که بین آنها، کلمات ایشان و آنچه که بر آنها نازل شده یا در احوال و افعالشان کمتر از آنچه که به حساب آید فرقی قائل شود، "لقد أشرک بالله و آیاته و برسله و کان من المشرکین." (همان / مضمون: هرآینه به خداوند و آیاتش و پیامبرانش شرک ورزیده و از جمله مشرکان محسوب است.)

توجه به این نکته حائز اهمیت است که گاه ما در بین آثار یک مظهر ظهور نیز تفاوت مشاهده می کنیم. حضرت بهاءالله تأکید می فرماید، "مبادا در معنی کلمات مابین احبای الهی اختلاف شود و بدانند که

کلمات الهیه کلّ از نقطه واحد ظاهر و به او راجع. ایّا کم أن تشهدوا الإختلاف فیهنّ اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمه واحد و نقطه واحد راجع و منتهی." (امر و خلق، ج3، ص 255)

بعد، در مقام مثال، می‌فرمایند در جایی نازل شده "احدی به معنی کلمات الهی مطلع نه الا الله" و در جای دیگر نازل شده، "کلّ آیات الهی را ادراک می‌نمایند. چه اگر صاحب این مقام نبودند حجیت آیات مبرهن نمی‌شد." بعد تأکید دارند که این دو بیان بر حسب ظاهر اختلاف دارند. ولی مقصود از بیان اول آن که، "از هر حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لایتناهی اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و همچنین حروفات و کلمات الهیه هر یک کنز علم لدنی بوده و خواهند بود و ما اطّلع بما کُنز فیهنّ الا الله." و مقصود از بیان دوم آن که، "کلّ ادراک می‌نمایند علی قدرهم و مقدارهم لا قدر و مقدار ما نُزل من لدی الله."

علم به شیء سبب حصول شیء نیست

جمال قدم با تأکید بر این که علم خداوند به جمیع اشیاء احاطه دارد و می‌داند که در آینده چه اتفاق می‌افتد و در مورد هر چیزی "قدر له ما هو خیر له عن کلّ ما فی السموات و الأرض" اما مبدا این سؤال در ذهن شما شکل بگیرد که اگر همه چیز از سوی خداوند ظاهر می‌شود پس چگونه بندگان سرکش و گناهکار خود را در طبقات جهنّم معذب می‌سازد. (ص323)

خداوند رسولانش را می‌فرستد تا مردمان را به نیکویی و پرهیزگاری امر کنند و از ارتکاب معاصی باز دارند و آنها را به لقاء الهی در روزی که نور الهی بر ایشان می‌تابد بشارت دهند. رسولان الهی راه هدایت و ضلالت را نشان می‌دهند و آنچه را که اراده حقّ است و آنچه را که خیر و مندرج در کتاب مبین است برای آنها بیان می‌کنند و آنها را به آنچه که سبب ارتقاء مقامات ایشان و تقرب به خداوند می‌شود راهنمایی می‌کنند و از آنچه که سبب ضرر و زیان آنها می‌شود باز می‌دارند. بعد آنها را مختار می‌گذارد که خود انتخاب کنند این راه را می‌خواهند یا آن راه را. اینجا است که معنای عدل آشکار می‌شود. زیرا در اثر اعمال افراد است که "یرفع المطیعین الی رفرف القرب و یضع المستکبرین." (ص 324 / افراد مطیع را به بلندای قرب ارتقاء می‌بخشد ولی کسانی را که استکبار ورزیده‌اند رها می‌کند.)

در اینجا است که تأکید دارند که خداوند به احدی به قدر خردلی ظلم روا نمی‌دارد و در آینده نیز روا نخواهد داشت. در واقع ظلم را اینگونه تعریف می‌کنند که بندگان را به انجام دادن کاری مجبور کند

یا آنها را جبراً از ارتکاب فعلی باز دارد. عبارت معروفی است در قرآن کریم که می‌فرماید، "مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ" (سوره نحل، آیه 118 / مضمون: ما در حق ایشان ستم نکردیم؛ بلکه خود بر خویشان ستم می‌کردند.) و در آیه دیگر می‌فرماید، "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ." (سوره فاطر، آیه 32 / مضمون: سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود به میراث دادیم و از ایشان بعضی ستمکار در حق خویش؛ و بعضی از ایشان میانه‌رو و بعضی از ایشان پیشتاز در نیکویی‌ها به اذن الهی هستند. این همانا فضلی بزرگ است.)

حضرت ربّ اعلی در تفسیر سوره العصر والعصر به این آیه مبارکه استناد فرموده‌اند، بقوله تعالی: "لأنّ المیزان عند الرحمن هو العمل حول محال امره حیث أشار الإمام (ع) فی تفسیر قوله تعالی «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» بأنّ الظالم الذی یحوم حول نفسه و المقتصد یحوم حول عقله و السابق بالخیرات یحوم حول ربه و انّ عمل الخالص هو العمل الذی یدر من العبد بالظهورات الظاهرة فی ملکوت الامر و الخلق و إنّ دون ذلك الصراط القیم، لم یقدر الإنسان أن یمیز شئون تلك المقامات و یفصل بین الصور الحق عن الباطل." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره 69، ص 96-97 / مضمون: زیرا که میزان نزد خداوند عملی است که حول امر الهی اجرا شود به طوری که امام در تفسیر بیان حق که می‌فرماید پس بعضی ظلم به خویشان می‌کنند و بعضی میانه‌رو هستند و بعضی به سوی نیکویی‌ها شتابانند، به این که ظالم حول نفس خود عمل می‌کند؛ مقتصد حول عقل خود عمل می‌کند و فرد شتابان به سوی نیکویی‌ها حول پروردگارش عمل می‌کند. عمل خالص عملی است که از عبد به ظهورات ظاهره در عالم امر و خلق صادر می‌شود و غیر آن در این صراط محکم متین، انسان قادر نیست که بین شئون این مقامات تمیز قائل شود و بین حق و باطل را تفصیل دهد.)

حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرماید، "ای ثابت بر پیمان، در آیه فرقان می‌فرماید، « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ.» می‌فرماید که اصطفا نمودیم عباد خود را، اما بر سه قسمند. قسمی ظالمند بر نفس خود، یعنی با وجودی که اصطفا نمودیم او را، خود را از بخشش الهی و فیوضات رحمانی محروم می‌نماید و قسمی دیگر نفوس مقتصده‌اند؛ یعنی در حال متوسطه؛ نه در اسفلند و نه در اعلی، بلکه در وسطند. این نفوس از بحر الطاف نصیبی دارند ولی غریق و سیراب نیستند. و قسم ثالث که مسابقت به خیرات نمایند و به اعلی افق ربّ‌الآیات صعود کنند آیات

کبری گردند و مظهر فیوضات عظمی؛ نجوم ساطعه شوند و سُرج لامعه." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 440)

بنابراین، خداوند به احدی ظلم روا نمی‌دارد. او بهترین‌ها را برای آنها مقدر می‌فرماید، اما به خود آنها اختیار می‌دهد که طریق صحیح و صواب را برگزینند یا به راه گمراهی و ضلالت بروند. حتی جمال مبارک از خداوند می‌طلبند که ناس را تأیید فرماید که خود را از مواهب الهیه محروم نکنند: "یا لیتَ انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمت قدرکم و سمو مقامکم نسلل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم." (اقتدارات، ص 217-218 / مضمون: ای کاش می‌دیدید آنچه را که پروردگار رحمانتان می‌بیند از علو شأن و عظمت قدر و بلندی مقامتان. از خداوند می‌خواهیم که نفس و هوای شما مانع از وصول شما به آنچه که برایتان مقدر شده نگردد.)

جمال قدم در مدینه التوحید تأکید دارند که، "ان الله ما اراد لعباده إلا ما یقلّبهم الی رفارف القصوی فی جبروت البقا و ما قدر لهم إلا ما یخلصهم عن النفس و الهوی لیبقی الملک لنفسه الحق و یطهر الأرض و من علیها من دنیس هؤلاء المشرکین." (ص 325 / مضمون: خداوند برای بندگانش نخواسته مگر آنچه که آنها را به سوی بلندای دوردست در جبروت بقا برگرداند و برای آنها مقدر نفرموده مگر آنچه که آنها را از نفس و هوی خلاصی بخشد تا ملک برای خود او باقی ماند و زمین و کسانی که روی آن هستند از آلودگی این مشرکین تطهیر گردد.)

توحید عبادت

مرتبه دیگری از توحید عبارت از توحید عبادت است. جمیع پرستش‌ها به خداوند راجع است و جمیع از امر واحد و از سوی خداوند قدیر ظاهر شده و البته به سوی او برمی‌گردد. کلام پاک به سوی خداوند عروج می‌کند و جمیع از برای او ساجدند و جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند او را عبادت نمایند و جمیع اشیاء او را تسبیح گو هستند و از خشیت او هراسان. جمیع مطیع و منقاد سلطنت اویند و جمیع قلوب در مقابل امر او خاشع و به ذکر او ذاکرند. کسانی که موحد حقیقی هستند در ذات و نفس خود مشاهده می‌کنند که جمیع آنچه که بندگان بدان وسیله به عبادت پروردگارش در صومعه‌ها و مساجد می‌پردازند در واقع از سوی او نازل شده و به سوی او باز می‌گردد. زیرا معبود یکی است و بس.

در اینجا به نکته ظریفی اشاره دارند که شاید بندگان در عبادات خود غفلت کرده خالق و پروردگار خود را فراموش نمایند اما نفس عبادات و اذکار به پروردگار راجع است زیرا این عبادات در زمان پیامبران و رسولان الهی از سوی خداوند نازل شده و همه به امر او عابد هستند. اما دچار حجاب شده و از آنچه که خداوند در آن زمانها برایشان اختیار کرده محتجب مانده‌اند و بعد از انتظار فراوان موقعی که کلام الهی به سوی آنها می‌آید از آن روی برمی‌گردانند و مورد دیگری را برای خویش انتخاب و اختیار می‌کنند.

حضرت ربّ اعلیٰ مظهر توحید

جمال ابی اوآخر لوح مبارک می‌فرمایند که مقامات توحید و مراتب تفرید تماماً در جمال عزّ بدیع که در سنه 1260 به امر الهی ظاهر شد، تجلّی پیدا کرد و "إنّه هو الذی کان واحداً فی ذاته و صفاته و افعاله و لم یکن له شبه و لا ندّ و لا ضدّ و کلّ خُلِقوا بأمره و کلّ بأمره لقائمین و لن یقدر أحدٌ أن یشارکه فی امره و لایعارضه فی حکمه لایسئلُ عما فَعَلَ و کلّ فی محضره لراجعین." (ص 326 / مضمون: او در ذاتش و صفاتش و افعالش واحد است و نه شبهی دارد نه معادلی نه ضدّی و همه به امر او خلق شده‌اند و همه به امرش قائم هستند و احدی قادر نیست در امرش مشارکت داشته باشد و در حکمش معارضه کند. در آنچه عمل کرده از او سؤال کرده نمی‌شود و همه به حضور او رجوع خواهند کرد.)

روزی که ظلمت شب به دنبال ندارد

بعد جمال مبارک به ظهور خودشان اشاره دارند و آن را "یومٌ لن یُعقبه ظلمةُ اللیل و کانت الشمسُ یستضیٰ منه لأنّنا استنار من أنوار وجه منیر" می‌نامند. (ص 327 / مضمون: روزی که تاریکی شب را به دنبال ندارد و خورشید از او کسب نور می‌کند زیرا از انوار وجه نورانی کسب نور می‌کند.) در مکاشفات یوحنا نیز بدان اشارتی شده است، "اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود... و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد... و امت‌ها در نورش سالک خواهند بود... دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد." (مکاشفات یوحنا، باب 21 و 22)

این معنی در سوره الهیکل نیز تصریح شده است، "... یوم الله هو نفسه اذا ظهر بالحق و لن یعقبه اللیل و لن یحدده الذکر لو اتم من العارفين." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 24 / مضمون: یوم الهی در واقع خود او است که به حق ظاهر شده و شب به دنبال ندارد و هیچ ذکری آن را محدود نسازد.)

می دانیم که اصطلاح "لیل" به دوران بطون بین صعود یک مظهر ظهور تا آمدن مظهر ظهور بعد اطلاق می گردد. مثلاً حضرت اعلی می فرمایند، "ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید." (بیان فارسی، باب هفتم از واحد دوم)

حضرت عبدالبهاء توضیح می فرمایند، "از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده؛ ایام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است و ایام افول مظاهر الهیه ایام هجران است" (مائده آسمانی، ج 9، ص 13). در بیان دیگر از قلم میثاق صادر، "ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراق است، یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است، وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر" (همان، ص 12).

ولی تفاوتی که در این دور ایجاد شده، از آنجا که به نصّ حضرت عبدالبهاء جمیع مظاهر ظهور بعد نیز کسب فیض از جمال قدم می فرمایند اگرچه خود مظهر یفعل ما یشاء هستند، لهذا لیل دیگر به دنبال نخواهد داشت. شاید به همین دلیل است که نبیل زرنندی می گوید که حضرت عبدالبهاء این پیام حضرت بهاء الله را آوردند و ابلاغ کردند: "جمال مبارک فرمودند که باید کل صابراً ساکناً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امرالله قیام نمایند و ابداً مضطرب نشوند که من همیشه با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم." (رحیق مختوم، ج 2، ص 189)

در بند 38 کتاب اقدس تصریح دارند، "یا أهل الأرض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین. إنا معکم فی کلّ الأحوال و ننصرکم بالحقّ إنا کما قادرین." (مضمون: ای اهل عالم، وقتی شمس جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من پوشیده شد، تشویش به خود راه ندهید. بر یاری امرم و ارتفاع کلمه ام بین اهل عالم قیام کنید. من همیشه با شما هستم و شما را به حق یاری خواهم کرد.)

در جمیع ادوار نبی یا رسول محلّ تجلّی خداوند، یعنی مشیت اولیه، واقع می شود. در اینجا حضرت بهاء الله تأکید می فرمایند، "فوالله انه لیوم لن یحمل فیه عرش ربّک إلا نفسه الحقّ و إنا کما بذلک لشاهدین." (ص 327 / به خدا سوگند که امروز روزی است که عرش پروردگارت را خود او حمل می کند و ما بر آن گواهییم.) سپس اشارتی دارند که در این دور صمدانی مقاماتی مکشوف می گردد که توحید در

آن ذکر نمی‌شود و حقائق تفرید بدان راه ندارد و در آسمان آن متعالی‌ترین معارف عارفان نیز پرواز نتواند مگر کسانی که خدا بخواند.

مأموریت ابلاغ پیام جمال مبارک به حرف الزاء

اواخر لوح مبارک به جناب سلمان مأموریت داده می‌شود که در اصفهان "حرف الزاء" را ببیند و به او بگوید که از هیچ امری مضطرب نگردد و به خداوند توکل کند. (ص 328) مقصود از حرف الزاء جناب زین العابدین نجف آبادی ملقب به زین‌المقرین است. در شرح حال جناب زین‌المقرین آمده است، "چون آن ایام ولایت آرام بود و دشمنان جوش و خروشی نداشتند، جناب زین ندانست به چه مناسبت او را منع از ترس و بیم فرموده‌اند. لکن بعد از مدت کمی حکمت بیان مبارک آشکار گشت و شرحش این است که دو نفر یا بیشتر از اهل قریه جناب زین در باره مرزعه و زمینی منازعه داشتند و قرار شد که برای مرافعه به شیخ محمدباقر مجتهد اصفهان که از قلم اعلی به اسم ذئب موسوم گشته است مراجعه نمایند. در قریه، سیدی معمم می‌زیست که عنادی شدید به احباب داشت و مترصد بود که فرصتی برای نابود کردن دوستان حق به دست آرد این هنگام از جانب یکی از کسانی که بر سر مرزعه اختلاف داشتند وکیل شده علی‌الظاهر برای فصل دعوی و در باطن برای اجرای نیت شیطانی خویش چند نفر دیگر از سادات و غیر هم را محرمانه با خود همدست کرده به اصفهان برد و جمیعاً در محضر شیخ محمدباقر شهادت دادند که جماعتی از اهل ده که ملا زین‌العابدین سر دسته آنان است از دین اسلام خارج و بای شده‌اند. شیخ هم مجتهد قریه را ... به اصفهان طلبیده با خود متفق ساخت و هر دو آخوند میرزا نصرالله پیشکار شاهزاده جلال‌الدوله را بر قلع و قمع احباب اغوا نمودند و برای این که آن مشت بی‌گناه را به سهولت اخذ نمایند بر صفحه کاغذی نام تمام احباب را به علاوه نفوس بسیاری از مسلمین ثبت کردند به نحوی که اسم هر یک از دوستان در میان نام دو تن از مسلمانها نوشته شده بود. آنگاه آن ورقه را توسط یکنفر محصل به قریه فرستادند و او در خانه کدخدا فرود آمده گفت حکومت اسم جمعی را سیاهه کرده که باید برای محاسبه مالیات دیوانی به شهر بروند. کدخدا خواست اسامی را بخواند و به آن نفوس اطلاع بدهد ولی چون عده‌ای از اهالی حضور داشتند آن شخص گفت ذکر اسامی امروز جایز نیست این کار را باید به فردا انداخت. از قضای یکی از احباء الله نیز در آنجا حاضر بود و از این گفت و شنید رائحه فساد به مشامش رسیده قضیه را به جناب زین خبر داده گفت چون چنین خطری در پیش است باید خود را در جبال اطراف یا در شهر اصفهان پنهان سازیم. جناب زین اظهار داشت رفتن به کوه فایده ندارد چه که نه ما از وقایعی که روی می‌دهد مطلع خواهیم شد و نه کسی خواهد دانست که بر سرمان چه می‌آید. پس بهتر این است که به شهر

برویم. لذا هر دو نفر به اصفهان رفته در منزل تنی از یاران مخفی شدند چند نفر دیگر از احباب قریه هم که از قضیه مستحضر گشتند برخی فرار کردند و بعضی در گوشه‌ای متواری گشتند اما بقیه را که جمع کثیری بودند به حضور حاکم بردند و در حالی که شیخ هم حاضر بود اسامی را شروع به خواندن کردند و به نام هر کدام از احباب که می‌رسید او را به یک طرف حیاط می‌فرستادند تا از مسلمین جدا باشد و هر دفعه که اسم یکی از احباء خوانده می‌شد شیخ زبان به تَفَاشی می‌گشود. یکنفر از حضار گفت آقا هنوز که درباره اینها چیزی معلوم نشده چرا شما دشنام می‌دهید. در جواب گفت کفر اینها بر من ثابت است.

باری جمعی از احباب را حبس کردند و یکی از آنها را در همان زمان به اصرار شیخ به قتل رسانده بعد هم دو نفر را گوش بریدند و دو نفر دیگر را در میان فوج سرباز گردانیدند تا هر کسی ضربتی بزند و ثوابی ببرد. یکی را هم واژگونه به سقفی آویختند و آن مظلوم در حالی که پاهایش بالا و سرش پائین بود التماس می‌کرد که از برای رضای خدا یک نفر بیاید سر مرا ببرد و از این عذاب خلاصم کند و کسی به او اعتنا نمی‌نمود... اما جناب زین با رفیقش در اصفهان در منزل یکی از احباب ... پنهان بود و اغیار کوشش می‌کردند که او و همچنین چند نفر دیگر را متواری بودند نیز پیدا کنند. لذا در قریه به تمام خانه‌ها رفته جستجو می‌کردند و در منزل خود زین کتاب ایقان و بیان را به اضافه آنچه از تفاسیر و مناجات‌های حضرت اعلی که همه را به خط خویش نوشته بود برداشته به شهر بردند و ما بین خود قسمت کردند. ولی شیخ محمدباقر به این چیزها قانع نمی‌شد و افسوس می‌خورد که چرا شخص زین المقرین دستگیر نشده است...

از قدمای احباب اصفهان شنیده شد که جناب زین به قدری مبغوض اعداء بود که حتی سالها پس از خروجش از ایران او را فراموش نکرده بودند چنان که هر روز شخصی در سر چارسوق اصفهان می‌ایستاد و به صوت بلند اول بر خلفای سه گانه و بعد بر یزید و معاویه و شمر و خولی و امثالهم لعن می‌کرد در آخر کار هم می‌گفت بر ملا زین‌العابدین بابی نجف آبادی لعنت...

آن اوقات در گوشه کنار گفتگو بود که برای یافتن بایان به بعض منازل داخل خواهند شد لذا صاحب بیتی که جناب زین و رفیقش و چند تن دیگر از فراریان در آن به سر می‌بردند پیشنهاد نمود که چند روز به خارج شهر منتقل گردند تا محل دیگری که مورد سوء ظن نباشد پیدا شود آنگاه مراجعت کنند. حضرات هم خود را شبانه از شهر بیرون انداخته در خرابه‌های اطرافش پناهنده شدند... بالاخره صلاح در این شد که به اصفهان مراجعت کنند لذا آنها را شبانه بر مال سواری نشانده به شهر وارد کردند. بعد از چند یوم جناب سلطان الشهداء آنان را با تدابیر عاقلانه از سرحد گذارنید و جناب زین

به سلامتی وارد بغداد شده با یکی از دوستان که به اذن جمال قدم در آن مدینه ساکن بود مألوف و به کتابت آیات مشغول شد. (مصباح هدایت، ج 5، ص 444-449)

مأموریت دوم

مأموریت دوم جناب سلمان عزمیت به شیراز و انتشار الواح بین احباء است. مقصود آن که به این الواح متذکر شوند و هر کس متذکر شود همان می شود که برای او بهتر از تمام آن چیزی است که خلق شده است. زیرا در این حالت "لن یشهدَ إِلَّا اللهُ وحده و مادونه خُلقَ بحرفٍ منها." (ص 328)

کلام آخر

در پایان به جناب سلمان می فرمایند، "ثم اعلم يا سلمان بأنّ الذينهم ما اتصفوا بصفات التوحيد لن يصدق عليهم اسم الموحد إن أنتم من الشعيرين و لن يتم لأحد حكم التوحيد بالقول." (ص 329 / مضمون: پس بدان ای سلمان کسانی که به صفات توحید متصف نشوند اسم موحد درباره آنها صادق نیاید و حکم توحید برای احدی به قول تمام نشود.)

سپس اهل بیان را مخاطب قرار داده می فرمایند در ذات و نفس خود بکوشید که به صفات الهی متصف شوید و کسی که از او نسمات الله و صفات او نوزد ابداً به این مقام فائز نشود و در زمره موحدین به حساب آورده نشود. این کلام مبارک یادآور بیانی است در لوح احمد فارسی که شرط دخول در ملکوت عزّ الهی را اتصاف به صفاتش قرار داده اند، قوله تعالی: "به صفاتم متصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 323)

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود می فرمایند، "نتیجه حیات دخول در ملکوت الله است و ثمره وجود اتصاف به صفات رحمانی. اگر انسان از این انوار الهی محروم ماند، از حیوان پست تر است. لکن اگر رویش به انوار محبت الله روشن شود و قلبش به طراز معرفت الله مزین گردد فوق عالم امکان پرواز نماید." (بدایع الآثار، ج 2، ص 91)

کلام را با این بیان خاتمه می دهند، "إذا نختم القول بأنه لا إله إلا هو و إنّنا كلّ عباد له و كلّ إليه لراجعين و الحمد لله رب العالمين." (ص 329)